

❖ مسئله ۱۰: کسی که می تواند ملکه اجتهاد را کسب کند، جایز است تقلید کنند.

۱. این مسئله را در شقوقی که قبل از مسئله ۶ مطرح کرده بودیم، با عنوان (ج/۲) مورد اشاره قرار داده بودیم.

۲. مرحوم خوئی در این باره می نویسد:

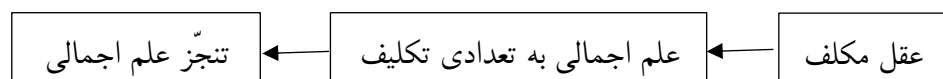
« لا شبهة فی عدم وجوب التصدی لتحصيل ملكة الاجتهاد لما یأتی - قریبا - من أن الاجتهاد لیس بواجب عینی علی المكلفین بل المكلف له أن یرجع إلی فتوی من یجوز تقلیده - لانه مقتضی اطلاق ادلة التقليد، وللسیرة العقلائیة - الممضاة بعدم الردع عنها فی الشریعة المقدسة - الجاریة علی رجوع الجاهل إلی العالم وإن كان متمكنا من تحصيل العلم بالمسألة فالتقلید و تحصيل الاجتهاد فی عرض واحد. هذا فی غیر الواجد للملكة^۱ »

❖ مسئله ۱۱: کسی که بالفعل اجتهاد کرده است، آیا می تواند تقلید کند؟

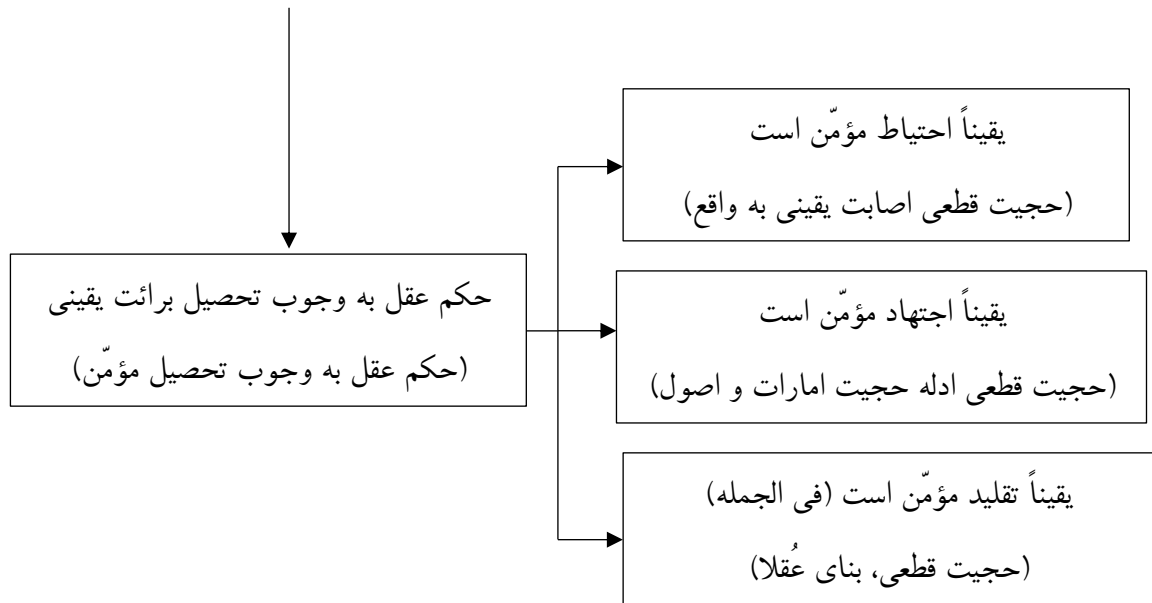
مقدمه

قبل از طرح مسئله لازم است اشاره کنیم که این بحث (و البته بحث مسئله ۷) تنها از دو جهت دارای ثمره است: (یک) ثمره علمی: به این معنی که این بحث به عنوان بحثی فقهی و استدلالی در اختیار فقهای دیگر قرار گیرد تا شاید ادله مطرح شده را بپذیرند و یاد رد کنند (و لذا به اجتهاد آنها در این مسئله کمک می کند) (دو) ثمره عملی: این بحث فقط برای «شخص صاحب فتوا در این مسئله»، فایده دارد چرا که مجتهدین دیگر (بالفعل و یا بالملکه) نمی توانند در «جواز تقلید» به کسی دیگر مراجعه کنند. چرا که اگر نظر مجتهد صاحب نظر، «حرمت مراجعه صاحب ملکه و مجتهد بالفعل به غیر» باشد، مجتهدان دیگر را از تقلید خود منع می کند و لذا مجتهدین دیگر نمی توانند در این مسئله به او مراجعه کنند. و اگر نظر مجتهد صاحب نظر، جواز تقلید در فرض مذکور باشد، در این صورت مجتهدین دیگر (صاحب ملکه و صاحب فعلیت) باید قبل از مراجعه به این فرد، جواز تقلید را احراز کرده باشند. و به عبارت دیگر:

مكلف وقتى با علم اجمالى به تكالیف متعدد (مثل نماز و روزه و حج و ...) مواجه شد، عقلاً باید تحصيل مؤمنّ كند و عقل، سه چیز را به عنوان مصداق مؤمنّ معرفی می کند. و جز عقل هیچ چیز دیگر نمی تواند در این مقام و در مرتبه نخست، چیزی را به عنوان مؤمنّ معرفی کند. به عبارت دیگر در این مرتبه، عقل باید یقین کند که یک چیز مؤمنّ است. (چرا که اشتغال یقینی به اطراف علم اجمالی، مستلزم برائت یقینی است)



^۱. کتاب الاجتهاد و التقليد، ص ۶۴



حال:

اگر کسی از دیگری تقلید کند (چه مجتهد باشد و چه مقلد)، در پاسخ به این سوال که «چرا تقلید برای تو مؤمن است؟»، نمی‌تواند بگوید که «چون فلان مجتهد گفته است و من از او تقلید می‌کنم.»

پس:

توجه شود که این مسئله (و مسئله ۷) برای «مجتهدین دیگر» دارای ثمره عملی نیست کما اینکه «حكم به اینکه تقلید برای عامی جایز است» هم برای عوام دارای ثمره عملی نیست و عوام حق تقلید در این مسئله را ندارد و باید با حكم عقل خود به جواز تقلید برسند.

مرحوم خوئی همین مطلب را به صراحت مورد اشاره قرار می‌دهند:

«أن لزوم كون المكلف في جميع أفعاله وتروكه مقلداً أو محتاطاً أو مجتهداً إنما هو بحكم العقل نظراً إلى استقلاله بوجوب دفع الضرر المحتمل بمعنى العقاب لتنجز الأحكام الواقعية في حقه بالعلم الاجمالي أو بالاحتمال لان الشبهة حكمية وقبل الفحص. فالمكلف إذا خالف الحكم المنجز في حقه استحق عليه العقاب، وبما أن ما يأتي به مما يحتمل حرمة كما أن ما يتركه محتمل الوجوب في الواقع فهو يحتمل العقاب في أفعاله وتروكه، وبهذا يستقل عقله بلزوم دفع هذا الاحتمال وتحصيل المؤمن من العقاب على تقدير مخالفة عمله الواقع، والمؤمن كما مر منحصر بالطرق الثلاثة المتقدمة وإن كان مرجع الاولين أيضاً إلى الاجتهاد. ومن هذا يتضح أن مورد التقليد وأخويه إنما هو ما يحتمل المكلف فيه العقاب. وأما ما علم باباحته أو بوجوبه أو

حرمته فلا لعدم كونها موردا لاحتمال العقاب كى يجب دفعه لدى العقل بالتقليد أو بغيره لجزمه
بعدم العقاب أو بوجوده فعلى ذلك لا حاجة إلى التقليد فى اليقینيات فضلا عن الضروریات»^۱

ما می‌گوییم:

۱. اینکه مرحوم خوئی می‌گویند، حجیت احتیاط و تقلید هم به حجیت اجتهاد برمی‌گردد از جهاتی قابل‌خداشه
است و از جهتی قابل‌پذیرش است.

اگر بگوییم، «فهم یقینی تقلید و احتیاط و اجتهاد» نوعی اجتهاد است، سخن مرحوم خوئی کامل است
ولی در این صورت نمی‌توان گفت که «إن مورد التقليد و اخویه إنما هو غیر یقینيات» چرا که چنانکه
گفتیم، حجیت تقلید و اجتهاد ظنی و احتیاط، از زمره یقینيات است و تا عقل یقین به مؤمن بودن آنها
نکند، نمی‌تواند به آنها عمل نماید.

۲. پس بهتر است بگوییم اجتهاد که قسیم تقلید و احتیاط است، اجتهاد ظنی است که برای حصول ظن نوعی
به حکم به کار گرفته می‌شود ولی آنچه مکلف در ابتدای مواجهه با علم اجمالی انجام می‌دهد، «تلاش
ذهنی برای تحصیل یقین به مؤمن» است. (اگرچه ممکن است بتوان آن را هم اجتهاد نامید)

حال:

بعد از ذکر مقدمه، درباره مسئله بحث می‌کنیم:

۱. این مسئله، صورت (هـ/۲) از شقوق مطرح شده است.
۲. مراد از این مسئله، رجوع مجتهد بالفعل به مجتهد دیگر است در مسائلی که در آنها به صورت بالفعل
اجتهاد کرده است و خود در آن مسائل دارای نظر است. ولی اگر مجتهد در مسئله ای هنوز اجتهاد نکرده
است، باید حکم او را در مسئله ۷ جستجو کنیم.
۳. چنانکه خواندیم، درباره کسیکه صاحب ملکه است، فقها اجازه تقلید نداده اند^۲ و در آن مسئله، مرحوم
شیخ انصاری فرموده بود که غیر از سید مجاهد، کسی در میان فقهای شیعه، اجازه تقلید نداده است. از
آن بحث می‌توان چنین استفاده کرد که فقها در مورد «مجتهد بالفعل»، به طریق اولی اجازه تقلید نمی
دهند.
۴. مرحوم خوئی، به همین مسئله به صورت خاص اشاره می‌کنند (و نه اینکه به طریق اولی بخواهیم حرمت
تقلید را ثابت کنیم) اما لازم است توجه کنیم که سخن ایشان درباره «مجتهد مطلقى است که در تعداد

^۱. کتاب الاجتهاد و التقليد، ص ۷۶

^۲. ن ک: مسئله ۷

زیادی از مسائل اجتهاد کرده است» و لذا صراحت کلامشان درباره مجتهد متجزی و یا مجتهد مطلق (صاحب ملکه مطلقه) اگر در تعداد زیادی مسئله اجتهاد نکرده است، نمی‌شود:

«لاریب ولا إشكال فی أن المجتهد المطلق الذی قد استنبط جملة وافیه من الاحکام یحرم علیه الرجوع إلى فتوی غیره»^۱

۵. مرحوم صاحب قوانین درباره مسئله ما نحن فیه می‌نویسد:

«و أمّا المجتهد فلا یجوز له تقلید غیره من المجتهدين إجماعاً إذا اجتهد فی المسألة»^۲
ایشان در ادامه دلیلی را مطرح می‌کند که مربوط به «عدم جواز تقلید در حق صاحب الملکه» است ولی می‌تواند استدلال مذکور درباره مجتهد بالفعل هم مطرح شود
«فلأنّ ظنّه أقوى من الظنّ الحاصل بالتقلید، إذ احتمال الخطأ فی اجتهاد نفسه من وجه، و فی اجتهاد من یقلّده من وجهین، إذ احتمال الخطأ فی الاجتهاد و فی إخباره عن نفسه أنّه ممّا اجتهد فیه صحیحاً، بخلاف اجتهاد نفسه فإنّه یعلم بأنّه مظنونہ.
و مآل هذا الکلام الی عدم حصول الظنّ بفتوی المجتهد، إذ لا معنی لحصول الظنّین فی آن واحد أحدهما أقوى من الآخر»^۳

۶. مرحوم صاحب قوانین، سپس به صورتی که مجتهد می‌خواهد به مجتهد اعلم از خود مراجعه کند، اشاره می‌کند و این را هم جایز نمی‌شمارد:

«و أمّا تقلید الأعلم فهو أيضاً لا یجوز، لأنّه لا یلزم من کونه أعلم عدم الخطأ فی اجتهاده، و عدم احتمال عدم کونه ممّا اجتهد فیه فی الواقع.
نعم، ربّما یكون اجتهاد الأعلم معیناً [معیناً] فی اجتهاد نفسه، مثل أن یلاحظ المجتهد المسألة ملاحظة إجمالیّة و التفت الی أدلّتها علی سبیل الإجمال و لم یعمّق النّظر فیها، و لكن حصل فی نظره الظنّ بأحد طرفی المسألة، فحينئذ إذا صادف ذلك موافقة رأی المجتهد الأعلم الأورع. فقد تطمئنّ نفسه بذلك، فیصیر اجتهاد ذلك المجتهد و موافقته له من جملة أدلّة المسألة و الأمارات المحصّلة للظنّ الموجبة للاطمئنان عنده.
و أمّا مجرد اجتهاد الأعلم و الأورع، فلا یکفی»^۴

۱. کتاب الاجتهاد و التقليد، ص ۲۹

۲. القوانين المحکمة، ج ۴، ص ۳۴۸

۳. همان، ص ۳۴۹

۴. القوانين المحکمة فی الأصول، ج ۴، ص ۳۴۹.